

در رد نگاه ذات‌گرایانه

گفت‌وگو با: امیر نیک‌پی

کارگزاران، ش ۶۲۸، ۱۳۸۷/۸/۱۲

چکیده: سکولاریته روندی است که باعث استقلال بسیاری از نهادهای سیاسی و اجتماعی شده و لائسیته مربوط به جدایی دین از حکومت است. اما بسیاری بر این عقیده‌اند که سکولاریته و لائسیته دو مفهوم کاملاً مشابه هستند و منشأ این سوء تفاهم‌ها تعریف‌های جوهرگرایانه از دین است.

موضوع لائسیته و سکولاریته، منبع بسیاری از سوء تفاهم‌هاست. برخی‌ها به صورت جوهرگرایانه در مورد ادیان نظر می‌دهند. یک دین را زمینی ارزیابی کرده و نتیجه می‌گیرند که از اول سکولار بوده است. دین دیگری را آسمانی ارزیابی کرده و نتیجه می‌گیرند که با دنیای جدید همخوانی دارد. به عنوان مثال فکر می‌کنند که در اسلام دین و سیاست از هم جدا نیستند، و در مسیحیت دین و سیاست از هم جدایند. تعریف جوهرگرایانه از فرهنگ و دین به اینجا منجر می‌گردد که برخی از حوزه‌های تمدنی و فرهنگی یا بعضی از ادیان را با دموکراسی هماهنگ بدانیم و برخی از فرهنگ‌ها و ادیان را با دموکراسی و آزادی‌خواهی در تضاد قرار دهیم. دیدگاه جوهرگرایانه به‌طور ذهنی و تاریخی اشتباه است. کسانی که معتقدند فلان دین با سکولاریته همخوانی دارد و فلان دین در تضاد با آن قرار دارد، معلوم است که مبنای بحث را نفهمیده‌اند. سکولاریته و لائسیته در دنیای جدید است که مطرح شده. جوهر بحث سکولاریته و لائسیته این است که روابط دین با دیگر نهادها چگونه باید باشد؟

ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که در دنیای سنتی، دین و اجتماع با هم همپوشانی داشتند؛ هر آنچه که دینی بود، اجتماعی بود و هر آنچه که اجتماعی بود، دینی بود. در صورتی که دنیای جدید، دنیای تفکیک‌انگار است؛ یعنی دنیایی است که نهادهای اجتماعی را از یکدیگر متمایز می‌کند: خانواده، سیاست، دین، آموزش، اقتصاد و هنر، نهادهای اجتماعی هستند.

○ تفاوت لائسیته و سکولاریته در چه مواردی است؟

● سکولاریته روندی در دنیای جدید است که باعث شده نهادهای اجتماعی مستقل شوند. البته این استقلال به معنای بی‌ارتباطی با هم نیست. همه نهادهای اجتماعی مانند سیاست، دیانت، اقتصاد، هنر و آموزش، خانواده مستقل هستند و تنها در دوران جدید است که این امر اتفاق می‌افتد. خانواده سکولار، اقتصاد سکولار اینها در ضدیت با هم تعریف نمی‌شوند. بلکه به این معناست که دین می‌پذیرد پس آموزش، اقتصاد، سیاست، خانواده و... از آن مستقل است. لذا پس سکولاریته روندی کلی، برای استقلال یافتن تمامی نهادهای مختلف اجتماعی است؛ اما لائسیته به رابطه دین و حکومت به عنوان یکی از زیرمجموعه‌های نهاد سیاست مربوط می‌گردد. یکی از زیرمجموعه‌های نهاد سیاست، حکومت است؛ یعنی سیاست مترادف با حکومت نیست. لائسیته زمانی وجود دارد که نهاد حکومت از دین مستقل می‌شود. لائسیته مربوط به جدایی دین از نهاد حکومت است. حکومت یا لائیک است یا دینی. حکومت دینی مبنا و مشروعیتش را از دین می‌گیرد و اگر حکومت دینی نباشد، لائیک است.

○ شما در تفاوت‌ها صحبت کردید، اشتراکات لائسیته و سکولاریته چیست؟

● لائسیته از پیامدهای دنیای مسیحیت است و کشورهایی که اکثر آکاتولیک بودند، که پاپ و کلیسا منبع مشروعیت هر چیزی است، لائسیته در چنین کشورهایی رشد می‌کند. ولی در کشورهای پروتستان که دین ادعای حاکمیت بر همه را ندارد و خود را متولی انحصاری دین نمی‌داند، سکولاریته در این کشورها رشد می‌کند؛ ولی به نظر من سکولاریته ربطی به کاتولیسم و پروتستانتیسم ندارد، بلکه یک پدیده مستقلی است که در همه جای دنیا می‌تواند اتفاق بیفتد. می‌توان این دو را مترادف با هم به کار برد و آن تعریفی که در مورد کاتولیسم و پروتستانتیسم برخی به کار می‌برند را من نمی‌پذیرم؛ زیرا هم در بین کاتولیک‌ها و هم پروتستان‌ها، کسانی بودند که مبنا و مشروعیت حکومت را دینی می‌خواستند و عده‌ای بودند که مبنا و مشروعیت حکومت را غیر دینی می‌خواستند و تفاوت آنها در سطح کار است.

بازتاب اندیشه ۱۰۲
در روی‌نگاه
ذات‌گرایانه

برخی‌ها ایدئولوژی‌های قرن بیستم را، ادیان سکولار ارزیابی کرده‌اند. گفته‌اند مارکسیسم یک دین سکولار است، یا فاشیسم و نازیسم را دین زمینی خوانده‌اند. آنها به این نکته توجه نداشتند که ادیان همیشه آسمانی نبودند، بلکه زمینی هم بودند، ادیان در زمین، در

نهاد سیاست، اقتصاد، اجتماع، خانواده نقش داشتند. زمینی بودن به معنای سکولار بودن نیست. آنها به نوعی دچار تقلیل‌گرایی شدند. اما منظور من از دین‌داران سکولار این است که تمامی دین‌دارانی که تفکیک‌ناپذیری نهادها را می‌پذیرند و یا تمامی دین‌دارانی که می‌پذیرند، آموزش، اقتصاد، هنر و... همه اینها دین‌داران سکولار هستند. برخی از اینها دموکراتند و برخی غیر دموکرات. برخی نیز تلفیق‌انگار نیستند و مثلاً اسلام یک جایگاه خاص در اندیشه آنها دارد و سوسیالیسم و لیبرالیسم نیز جایگاه خاص دیگری دارد.

فراتر از این، ما دین‌داران لائیک هم داریم. دین‌دار لائیک چه کسانی هستند، دین‌دارانی هستند که به دین تام‌گرایانه نگاه نمی‌کنند و می‌گویند حکومت ساز و برگ خودش را دارد. شما حتماً نام احزاب دموکرات مسیحی را شنیده‌اید. خانم مرکل، یک فرد دین‌دار است و مرتب به کلیسا می‌رود، ولی مبنا و مشروعیت حکومت آلمان را از دین مسیحیت نمی‌گیرد.

○ شما نواندیشان دینی در ایران را، جزء کدام یک از این دسته‌بندی‌های خود می‌دانید؟

● در شرایط کنونی واژه نواندیشی دینی، دچار تشویش شده است. گاهی اوقات افرادی با سستی‌ترین برداشت از دین، خود را جزء نواندیشان دینی می‌دانند. من در اینجا واژه روشن‌فکران را به کار می‌برم، روشن‌فکران دینی در ایران با روند مدرنیزاسیون که در جامعه ایران اتفاق افتاده، شکل گرفتند؛ از دهه ۴۰ و ۵۰ پدیده‌ای با عنوان روشن‌فکران دینی به وجود آمد و در سطح اجتماع و در سطح دین شکاف ایجاد کردند.

ما اگر نماینده نسل اول آن را شریعتی بگیریم و نماینده نسل دوم را سروش بدانیم، در مورد سروش بگویم، ضمن این‌که ذهنیت او در کتب امت و امامت شیعه، یک حزب تمام و در برخی کتب دیگر، یک ذهنیت انقلابی‌گری وجود داشت که از اساس، این ذهنیت دموکراتیک نیست. ولی شریعتی طرفدار حکومت دینی هم نبود و مبنای مشروعیت حکومت را در دین جست و جو نمی‌کرد.

برخی از روشن‌فکران دینی وجود دارند که نوعی تشویش در اندیشه‌های آنها دیده می‌شود. آنها بر این تصورند که به صرف این‌که یک اکثریتی در جامعه دین‌دار هستند، بنابراین باید حکومت نیز دینی باشد. در آمریکا، فرانسه، کشورهای اسکاندیناوی، اکثریت مردم دین‌دار هستند، ولی مشروعیت حکومت آنها دینی نیست. اما نسل سوم روشن‌فکران دینی در حال شکل‌گیری هستند که هم سکولار هستند و هم لائیک. دین‌داران باید بفهمند که دیگر در دنیای سستی زندگی نمی‌کنیم که غیر دین‌داران و ضد دین‌داران وجود نداشته باشند. در حوزه اندیشه اسلامی به لحاظ نظری یک اصل کلی وجود دارد و آن این است که شیعیان، امامت را در ادامه رسالت پیامبر اسلام ﷺ می‌دانند و مشروعیت امور را به امامان نیز منتسب

می‌کنند. البته این نظریه از قرن سوم شکل گرفت و قبل از آن چنین ذهنیتی وجود نداشت. امروز نیز پذیرش حکومت دینی هم در میان شیعیان، هم در بین اهل تسنن وجود دارد. به طور کلی در این رابطه سه دیدگاه وجود دارد؛ یک گرایش می‌گوید: نباید وارد سیاست شد و باید دین را در عرصه خاصی نگه داشت. گرایش دیگر که هم در بین شیعیان و هم اهل تسنن وجود دارد، با کسانی چون رشیدرضا شروع شد و در میان شیعیان هم با آقای خمینی ره شروع شد که مبنای مشروعیت حکومت را دینی می‌خواهد. گرایش دیگری وجود دارد که می‌خواهد دین در عرصه اجتماع وجود داشته باشد، ولی مبنای مشروعیت حکومت نباشد.

● اشاره

آزاد پورضیایی

در رابطه با اظهار نظرهای آقای نیکپی در رابطه با لائیسیته و سکولاریسم، نکاتی قابل ملاحظه است که به آنها اشاره می‌شود:

۱. آقای نیکپی منشأ سوء تفاهم‌ها راجع به سکولار بودن یا نبودن یک دین را، اختلاف نظر افراد معرفی می‌کند و با این فرض پیش می‌آید که جوهر و ذات دین، خود حرفی برای گفتن در این مورد نداشته و منشأ سوء تفاهم، نسبت‌های افراد به دین است؛ در حالی که خود گزاره‌های یک دین خاص، برای ما روشن می‌کند که این دین آیا برنامه‌ای برای حوزه‌های تمدنی دارد یا خیر، نه این‌که ما بخواهیم چنین مطالبی را به دین تحمیل کنیم. این که بحث سکولاریته و لائیسیته در زمان ما پررنگ شده، به معنای این نیست که قبلاً در جوهره دین سخنی از این مفاهیم نبوده است.

۲. ایشان علت دینی یا سکولار بودن یک جامعه را فارغ از گزاره‌های دین مورد پذیرش آن جامعه، دنیای گذشته و دنیای مدرن می‌دانند؛ ولی این آموزه‌های یک دین هستند که حوزه و قلمرو آن را مشخص می‌کنند نه فرهنگ یک زمانه. به عنوان مثال، مسیحیت در سده‌های اولیه رشد خود، به دنبال دینی کردن نهادهای اجتماعی و در اختیار گرفتن حکومت نبود، در حالی که اسلام از همان ابتدای تشکیل، برای نهادهای اجتماعی و حکومت، برنامه داشت^۱ و به عنوان نمونه می‌توان به نصب والیان در شهرها و قبایلی که اسلام را می‌پذیرفتند، رسیدگی به اختلافات و دعاوی، احکام خانواده، تنظیم روابط خارجی و توسعه اسلام (مانند نامه‌هایی که پیامبر اکرم ص به سران کشورهای دیگر نوشتند) و تنظیم روابط اقتصادی مسلمین اشاره کرد.

۳. نویسنده دنیای سنتی را دنیای همپوشانی نهادهای اجتماعی و دنیای مدرن را دنیای

بازتاب اندیشه ۱۰۴

در دیدگاه
ذات‌گرایانه

۱. کتانی، عبدالحی، نظام اداری مسلمانان در صدر اسلام، ترجمه: علیرضا ذکاتوی، قم، زیتون، ۱۳۸۴،

صص ۱۵۲ و ۱۱۹.

تفکیک حوزه‌های اجتماعی معرفی می‌کند، اما این تفاوت مربوط به دو دوره زمانی نیست، بلکه در بعضی جوامع (مانند جوامع بودایی) نهادهای اجتماعی همواره از دین جدا بوده‌اند و در جوامعی که خود دین برای نهادهای اجتماعی برنامه داشته و هم‌چنین هر گاه دین مجال ظهور و بروز داشته؛ همپوشانی نهادهای اجتماعی و دینی هم بوده است.

ایشان عملکرد کلیسای قرون وسطا (که عملکردی براساس منافع، و نه مشروعیت دینی بود) را به کل دنیای قدیم نسبت داده و از آن به جهان سنتی تعبیر می‌کند و عملکرد سکولار جوامع رهیده از مسیحیت قرون وسطایی را، به کل دنیای جدید ارتباط می‌دهد.

۴. نویسنده بیان می‌کند که «دین‌داران باید بفهمند که دیگر در دنیای سنتی زندگی نمی‌کنیم که غیر دین‌داران و ضد دین‌داران وجود نداشته باشند»، ولی در هیچ زمانی این‌گونه نبوده که جامعه فقط از دین‌داران تشکیل یافته باشد (مگر در سالیانی اندک پس از ماجرای طوفان نوح علیه السلام)، همه این مطالب ناشی از تقسیم نادرست تاریخ به دو دوران سنتی و مدرن با مبنای دین است.

۵. آقای نیک پی این اندیشه شیعیان که «امامت در ادامه رسالت پیامبر بوده و مشروعیت را از او می‌گیرد» را متولد قرن سوم می‌داند، که مطلبی اشتباه در تاریخ و عقاید شیعه می‌باشد. این تفکر هم زمان با پیدایش شیعه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به صراحت در پاره‌ای روایات نبوی و آیات قرآنی بیان شده است. (شیعه در لغت به معنای «پیرو» است و در اصطلاح، کسانی که ولایت را بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر خداوند، مخصوص علی علیه السلام می‌دانند؛ شیعه نامیده شده‌اند).

این اصطلاح را به تبع آیاتی مانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱، «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ زَاكِعُونَ»^۲ و روایات فراوانی که از شیعه و سنی در مورد ولایت حضرت علی علیه السلام نقل شده، مانند حدیث منزلت، غدیر، یوم الانذار... استعمال کرده‌اند. لذا پیدایش این اعتقاد که امامت ادامه رسالت و نبوت است، از همان ابتدا و در سایه قرآن و احادیث نبوی شکل گرفته، نه این‌که از اختراعات قرن سوم هجری باشد.

۶. وی اندیشه مشروعیت حکومت دینی را، نظریه‌ای جدید دانسته و اولین متفکر این اندیشه را آقای خمینی رحمته الله علیه معرفی می‌کند، حال آن‌که اندیشه مشروعیت دینی حکومت، قرن‌ها قبل از حضرت امام هم بوده،^۳ چرا که ریشه در خود گزاره‌های دین دارد، نه این‌که امری باشد ابداع سده اخیر.

۱. نساء: ۵۹. ۲. مانند: ۵۵.

۳. محمد بن نعمان (شیخ مفید)، المقنعه، نشر اسلامی؛ حسن بن یوسف (علامه حلی)، تذکره الفقهاء، منشورات المكتبة المرتضوية، ج ۱، ص ۴۵۹.